

بسم الله الرحمن الرحيم

## بررسی حدّ و مرز الهامات رحمانی و القائنات شیطانی

ابوالفضل میرزائی

### چکیده

تعیین حدّ و مرز الهامات رحمانی و القائنات شیطانی مسئله ای است که نیاز به پاسخ پرسش هایی همچون وجود این دستورات و محتوا و قالب و کیفیت آنها، و لزوم تفکیک این دو القاء می باشد. این موضوع به خاصه تاریخچه و پیشینه ی چشمگیری ندارد مگر این اواخر که همچون علامه طباطبایی که به ارائه این بحث پرداخته اند؛ هر چند بحث درباره ی شیطان و وحی و... قدمت بسیاری داشته است. نویسنده به روش کتابخانه ای و تتبع در کتب مربوطه هر کدام از این دو الهام را در عناوین مشترک همچون واژه شناسی، اقسام، کیفیت، مخاطبین و ... مورد بررسی قرار داده است تا بدین صورت تفاوت و حدّ و مرز مشخص گردد.

آنچه بدست آمده این است که دریافت الهامات رحمانی نیازمند زمینه و ظرف وجودی ویژه ای است که خود این الهامات مراتبی دارند. در مقابل این الهام، الهامات شیطانی است که مطابق و همساز با نفس انسانها بوده و هر دو مأمور به خروج انسان از مسیر کمال می باشند و راحت تر می توان زمینه دریافت را فراهم کرد؛ در این قسم از الهامات علاوه بر دریافت دستورات شیطانی، بخشی از اختیارات شخص نیز سلب شده و داخل در ولایت ابلیس و یارانش می شود؛ که این خود خطر عظیمی است و اگر شخص از این غفلت بیدار نشود می تواند علاوه بر اضلال خود بر روی دیگران نیز تأثیر بگذارد. ما در اینجا تلاش کرده ایم تا بخشی از اختلافات این دو الهام را به صورت تئوری شفاف سازی کنیم.

### کلید واژه

الهام رحمانی، القاء شیطانی، نفوذ شیطان، وحی، شیطان، دستورات غیبی

## مقدمه

مسئله ی تشخیص الهامات رحمانی از القائنات شیطانی از جمله تحقیقاتی است که کمتر در رابطه با آن کار شده است و تنها عارفان و علمایی که مراتب بالایی از عرفان و ... را دارا هستند، به پاسخ این مسئله رسیده و برای دیگران بیان کردند؛ اما این تشخیص همگانی نبوده و این هدف که تشخیص این دو دستور یا الهام از یکدیگر همگانی شود؛ یعنی برای کسی که حتی مراتب سلوکی و عرفانی را طی نکرده میسر باشد، صورت نگرفته است.

خلاصه این که به قدری باید در مسئله مو شکافانه (نه به صورت مصداقی) کار شود تا اگر کسی هم بدون راهنما در وادی قرار گرفت، حداقل بداند که این القاء و دستور شیطانی است و بعد از روی اختیار، عمل کند. نه این که نداند و عمل کند و اتفاقاتی ناگوار، رخ بدهد.

## مفاهیم کلی

### شیطان:

واژه «شیطان» در فرهنگ عرب، به هر سرکش و حق ستیزی - خواه انسان، خواه حیوان و یا جن - اطلاق می شود؛ به همین جهت در قرآن شریف «شیاطین الجنّ والانس» آمده است.

۱. شیطان: کلمه شیطان از ماده شطن گرفته شده به معنای مخالفت، و شاطن به معنی خبیث و پست آمده است و شیطان به موجود سرکش و متمرد اطلاق می شود، اعم از انسان و یا جن و یا جنبنندگان دیگر، و به معنی روح شریر و دور از حق نیز آمده است، که در حقیقت همه اینها به یک قدر مشترک بازگشت می کنند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، ص ۱۹۲).

در قرآن به سه صورت آمده:

۱ مفرد بدون الف و لام؛ که منظور شیطان غیر معین است، اعم از جن و انس و ... «ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین»؛ (زخرف، ۳۶).

۲ مفرد همراه الف و لام؛ که مراد معنای خاص یعنی ابلیس است.... «یابنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة»؛ (اعراف، ۲۷).

۳ باید دانست که شیطان اسم عام (اسم جنس) است، در حالی که ابلیس اسم خاص (علم) است، و به عبارت دیگر شیطان به هر موجود مودی و منحرف کننده و طاغی و سرکش، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند، ابلیس نام آن

شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ ش، ج ۲۹، ص ۱۹۲). واژه «رَجِيم» بر وزن «فَعِيل» از «رَجَمَ» به مفهوم «دور شده» است.

## وحی:

معنای جامعی که از متون مختلف برای وحی به دست می آید «القا و تفهیم مخفیانه» است. این تفهیم و انتقال پنهان از راه‌های مختلفی انجام می‌گیرد: اشاره، نوشتار، سخن رمزی، افکندن بر قلب، ساخت و ساز طبیعت، تعبیه غریزه و ... (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۹۳).

توضیح دو نکته:

الف. در بعضی از متون لغوی، برای وحی، دو عنصر لحاظ شده است: سرعت و مخفیانه بودن، مانند آن چه راغب در «مفردات» و طبرسی در «مجمع البیان» ذکر کرده است، ولی در برخی دیگر از مراجع لغوی، عنوان سرعت در معنای مشترک و جامع مطرح نشده است مانند آن چه را که ابن فارس در «مقایس اللغه» آورده است (همان).

ب. واژه وحی و مشتقات آن در قرآن کریم بسیار آمده است، اگرچه در همه موارد، همین مفهوم کلی لغوی «تفهیم و انتقال پنهان» ملاحظه شده است. در عین حال مانند اصل هستی، دارای مصادیق گوناگون است که مراتب آن بسیار متفاوت است، به طور فشرده این موارد مطرح می‌گردد.

## اقسام وحی:

«وَمَا كَانَ لَبِشْرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذُنِهِ مَا يَشَاءُ» (شوری، آیه ۵۱).

شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می‌فرستد و به فرمان او آن چه را بخواهد وحی می‌کند.

### ۱. وحی مستقیم

در قسم اول که نه واسطه‌ای هست و نه حجاب، پس تکلم و دریافت پیام، همراه با نوعی مشافهه و روبه‌رویی است؛ چون خداوند، از جسمانیت و مکان که از لوازم رؤیت حسی است، منزّه است، این مشافهه، نوعی ادراک شهودی و درونی است نه دیدار حسی یا یافتن عقلی و فکری. از آیاتی که متناسب با این نوع وحی است، آیات سوره نجم است:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ \* ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ \* وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ \* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ \* فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ» (نجم، آیات ۳-۱۰).

## ۲. وحی از ورای حجاب

قسم دوم وحی این است: در عین حال که پیامبر، پیام الهی را از ملک (که قسم سوم است) دریافت نمی‌کند، بلکه مانند قسم اول، ارتباط به طور مستقیم برقرار می‌شود، ولی حائلی وجود دارد که از سمت و بیرون آن، ندا و پیام خداوند، دریافت می‌گردد: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ» (شوری آیه ۵۱).

با توجه به عطف جمله «من وراء حجاب» به قبل، ظاهر کلام این است که بر خلاف قسم سوم، واسطه‌ای، در وحی نیست، بلکه مانند قسم اول، خداوند القا کننده وحی است ولی پیام او، از جایگاه و حجاب خاصی، ظهور و بروز پیدا می‌کند، نمونه روشن این نوع، آیاتی است که وحی به موسی، در کوه طور را مطرح می‌کند:

«فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا ... فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ...»؛ «۱» «۲» «۱». بقره، آیه ۱۱۵ (۲)؛ «پس از این که موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را به همراه برد، آتشی را از دور، در کنار طور مشاهده کرد ... چون به آن (آتش) رسید، از طرف راست وادی، در آن جایگاه مبارک، از آن درخت، ندا آمد که ای موسی، منم پروردگار جهانیان، عصای خود را رها کن ...» (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۷ / ۲۴۱).

پس مشخص است که متکلم در این ندا، خداوند است. «حجاب» یعنی درخت، مانند بلندگو، تنها پخش کننده آهنگ و ندایی بوده که به طور معجزه آسا و بر خلاف عادت، در درخت ایجاد شده است، درخت تنها محل بروز و تجلی کلام الهی بوده است.

خواب، یکی از کانال‌های ارتباطی انبیا با پروردگار است. در چند سوره قرآن، مواردی به عنوان خواب‌هایی که از طریق آن، به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم وحی شده، نقل گردیده است که به طور اجمال عبارتند از:

الف. پیش‌بینی ورود به مسجد الحرام، همراه با آرامش و انجام مناسک، که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آن را برای مردم بازگو کرده است (فتح، آیه ۲۷).

ب. پیش‌بینی جریانی که به عنوان فتنه و آزمایش مردم، معرفی شده و این روایا، در روایات زیادی با حادثه حکومت بنی امیه و تکیه زدن بر اریکه خلافت، تطبیق شده است (اسراء، آیه ۶۰).

ج. اندک نشان دادن دشمن در جنگ بدر، در خواب پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم قبل از آغاز جنگ و اعلام این موضوع به وسیله پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم برای تقویت روحیه مسلمانان (انفال، آیه ۴۳).

د. دستور خدا در خواب به ابراهیم، برای ذبح اسماعیل (صافات، آیه ۱۰۲).

### ۳. وحی با واسطه فرشته:

نوع سوم، وحی با واسطه است؛ یعنی پیام الهی را پیک (فرشته) به پیامبر القا می‌کند:

«أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ» (شوری، آیه ۵۱).

رسولی را می‌فرستد که او وحی می‌نماید.

در این قسم، رسول وحی کننده معرفی شده است که به پیامبر وحی می‌کنند، ولی در عین حال، این وحی به دو امر معلق شده است: یکی این که برگزاری این ارتباط و القا، به اذن خداوند انجام می‌گیرد «باذن» و دیگر این که محتوای پیام، چیزی جز خواسته و مشیت پروردگار نیست: «ما یشاء» و لذا در این قسم نیز اگر چه در القای وحی، واسطه وجود دارد ولی باز مانند دو قسم اول، مبدأ اصلی خداوند است.

### انواع برخورد با فرشته:

با توجه به روایات می‌توان گفت: این نوع از وحی که فرشته واسطه و فاعل قریب است، خود، سه نوع است:

#### ۱. وساطت فرشته بدون معاینه او:

فرشته مطلبی را القا می‌کند، بدون این که دیده شود، چنان که در مورد زکریا می‌خوانیم:

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنْ الصَّالِحِينَ \* قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (آل عمران، آیات ۳۹-۴۰).

در این آیات تصریح شده که فرشتگان زکریا را مخاطب قرار داده و به یحیی بشارت می‌دهند. متکلم اصلی در این گفتار، خداوند است ولی واسطه و مباشر در کلام، فرشته است، زکریا از این بشارت با توجه به شرایط سنی خود، دچار شگفتی می‌گردد و می‌گوید:

«رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ»؛ «خدایا چگونه من دارای فرزند خواهم شد و حال آن که بزرگ سال شده‌ام.»

دنباله آیه، جواب این سؤال و ابهام را چنین مطرح می‌کند که: «قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»؛ (آل عمران، ۴۰)

گوینده این جمله خداوند است؛ یعنی «قال الله كذلك» خدا گفته است که هر کاری را او بخواهد، انجام می‌دهد. البته این منافات ندارد که باز این پاسخ از طرف خداوند، توسط فرشته ارائه شده باشد؛ چنان که در سوره مریم آمده است: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» (طباطبائی، ۱۳۶۳ ش، ج ۳، ص ۱۹۳).

به هر حال این آیه، بیانگر محتوای گفت‌وگوی خداوند با زکریا و زکریا با خداوند است، ولی واسطه و منادی فرشتگان هستند، بدون این که مشاهده آنها مطرح باشد.

چنان که لزومی ندارد ندا در آیه، از قبیل انتقال موج و خروج صدا از حنجره باشد، بلکه در این موارد، معنای عام آن منظور است که عبارت است از: انتقال و القای معنا. چون ندا مربوط به صدا کردن از دور است، این خود قرینه است بر این که زکریا فرشته را مشاهده نمی‌کرده است، بلکه همان‌طور که نماز می‌خوانده است، هاتفی او را مخاطب قرار داده و مطالب فوق را به او منتقل کرده است» (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۹۶ / ۳).

در روایاتی که انبیا بر اساس وحی تقسیم شده‌اند نیز آمده است:

«الانبیاء علی خمسة انواع منهم من يسمع الصوت و يعلم ما عني به ...» (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۶۱، ص ۵۳، ح ۵۰).

انبیا پنج دسته هستند: گروهی تنها آهنگی را می‌شنوند و مقصود را درک می‌کنند (و روشن است که این شنیدن نیز قلبی است).

## ۲. نزول فرشته همراه با تمثل:

یک مرحله از وحی با واسطه، این است که همراه با «تمثل» فرشته باشد، عنوان «تمثل» در قرآن، تنها در سوره مریم آمده است: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»؛ «روح خود را (جبرئیل) به سوی او (مریم) فرستادیم و او برای مریم به صورت انسان خوش اندام ظاهر شد.» (مریم، آیه ۱۷)

یک تحلیل در مورد تمثل فرشته این است: در ظرف ادراکی، کسی که ملک بر او نازل می‌شود به صورت خاصی ظهور می‌کند. البته نمایان شدن فرشته در ادراک مخاطب به صورت انسان خوش اندام، غیر از این است که فرشته تغییر ماهیت بدهد و در خارج، انسان بشود؛ یعنی چنین نیست که پیامبر با انسانی مواجه گردد، در عین حال این گونه نیست که واقعیتهای در خارج نداشته و صرفاً توهم باشد، زیرا تحلیل مذکور این است که در عالم خارج، نزول ملائکه و ارتباط قلبی و درونی با عالم فرشتگان تحقق پیدا می‌کند، ولی این ارتباط و نزول، همراه با این است که پیامبر ادراک خویش را با صورت خاصی مواجه می‌بیند، فرشته‌ای که واسطه است، با صورت ویژه‌ای نمایان و ظهور پیدا می‌کند، نه این که تبدیل به یک موجود مادی شده باشد و حاضر گردد. فرق است بین این جهت که حقیقتی وجود داشته باشد که آن حقیقت برای مُدرک به صورتی که با آن، مأنوس است و ابزار ادراکی او می‌تواند، تحمل کند،

ظاهر شود و یا این که هیچ واقعیتی غیر از صورت ادراکی درک کننده وجود نداشته باشد. آنچه سفسطه است دومی است نه اولی؛ به عبارت دیگر: «روح قدسی پیامبر با توجه به ارتباط با آن عالم، معارف الهی را بدون واسطه بشری، از خداوند دریافت می‌دارد، پس از این مرحله بر روح بشری او، تمثّل حاصل می‌شود؛ یعنی پیامبر انسانی را در نهایت زیبایی، احساس می‌کند که این همان فرشته‌ای است که به اذن الهی نازل شده است. اما این حقیقت که فرشته در ادراک، به صورت خاصی ظاهر می‌شود، معنایش این نیست که صورتی خیالی است و واقعیت ندارد (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۴ / ۳۶).

### ۳. معاینه فرشته در واقعیت تجردی خود:

نوع دیگر وحی با واسطه: پیامبر در ارتباط با فرشته است، پیک الهی را مشاهده می‌کند، اما بدون تمثّل، جبرئیل موجودی است نورانی و مجرد، از ملاً اعلی، جهان غیب و توانمند، به گونه‌ای که سیطره او بر عالم وجود، بسیار گسترده است، پیامبر گاهی با این فرشته در عالم غیب، با همان واقعیت تجردی و نفس الامری خود، ارتباط برقرار می‌کند و حقایق آن عالم بر وی انعکاس و افاضه می‌شود. در روایات آمده است که این شیوه دو مرتبه تحقق یافته است.

تفسیر دومی که برای آیه ما کَذَبَ الْفُؤَادُ ما رَأَى بیان شد، با همین نوع معاینه منطبق است: «آنچه را که پیامبر با قلب خود دید، دروغ نبود؛» که منظور دیدن جبرئیل است با همان واقعیت تجردی و بدون این که به صورت انسانی، ظهور و تمثّل داشته باشد.

چنان که در تفاسیر و منابع حدیثی از جمله توحید صدوق نقل شده است که علی علیه السلام در تفسیر و توضیح همین آیات سوره نجم می‌فرماید:

پیامبر، جبرئیل را، دو بار در صورت اصلی و نفس الامری خود مشاهده کرد و این موضوع مرتبط است به این که جبرئیل آفریده عظیمی است از موجودات روحانی (و از مجرداتی) است که کسی نمی‌تواند ابعاد (و عظمت وجودی) او را درک کند مگر خداوند و گفته شده جبرئیل را در صورت اصلی خود، هیچ‌یک از انبیا مشاهده نکرده‌اند، مگر پیامبر اسلام یک مرتبه در آسمان و مرحله دیگر در زمین (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵۶، ح ۵).

در عین حال روش متداول این بوده که جبرئیل پیوسته همانند بنده خاضع و مطیع در برابر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم حاضر می‌گردیده است.

### وحی، مکاشفه و تجربه دینی

هدف در این بخش، بررسی تفسیر و تطبیق وحی به تجربه دینی و مکاشفات عرفانی است، ابتدا، به طور اجمال، چند نکته را توضیح می‌دهیم:

الف. تجربه: عبارت است از رسیدن، یافتن و آگاهی.

دینی: مقصود از دینی در اصطلاح جدید این است که متعلق این راه‌یابی و یافتن بی‌واسطه، امری ماوراء طبیعت باشد، (مانند دیدن فرشته، سخن گفتن با او، تسبیح موجودات، معاینه چهره پیامبران، قدسیان و فرشتگان، شنیدن آهنگ ملائکه، گفت و گو با اولیای الهی). البته با این قید که صاحب تجربه-فاعل- معتقد است که دریافت او دینی است و فقط بر اساس آموزه‌های دینی می‌توان آن را تبیین کرد. «تجربه واقعه‌ای است که شخص از سر می‌گذراند و به آن آگاه و مطلع است .... ما تجربه‌های بسیار متنوعی داریم اما در این جا تجربه دینی مورد نظر ماست، تجربه دینی را غیر از تجربه‌های متعارف می‌دانند؛ یعنی شخص، متعلق این تجربه را موجود یا حضوری مافوق طبیعی می‌داند (یعنی خداوند یا تجلی خداوند در یک فعل)، یا آن را موجودی می‌انگارد که با خداوند مربوط است (مثل تجلی خداوند یا شخصیت نظیر مریم عذرا)، یا آن را حقیقت غایی می‌پندارد؛ حقیقتی که توصیف ناپذیر است (مثل امر مطلق غیر ثنوی- برهمن- یا نیروانا) (مایکل پترسون، ۱۳۸۳: ۳۷).

ب. به طور عمده غربیان درباره تجربه دینی سه دیدگاه دارند:

یک. تجربه دینی، نوعی احساس و عاطفه است یا به تبیین برخی از اندیشوران، مجموعه‌ای پیچیده از احساسات است که به شکل‌های متعددی درمی‌آید و مستقل از مفاهیم، تصورات و اعتقادات است، بنابر این، جنبه معرفتی ندارد.

دو. نوعی ادراک و شهود حسی است همان طور که در ادراکات معمولی و حسی، سه جهت وجود دارد: درک کننده (مُدْرَک)، درک شونده (مُدْرَک)، جلوه و محسوس (پدیدار) تجربه دینی نیز چنین است.

سه. نوعی تبیین مافوق طبیعی است و تجربه حسی نیست. طبق این دیدگاه، تجربه گر، معتقد است نمی‌توان دریافت‌های او را بر اساس امور طبیعی، تبیین کرد (مایکل پترسون، ۱۳۸۳: ۴۱).

ج. تجربه دینی، عرفانی و مکاشفه: معمولاً مکاشفات و ارتباط درونی مرتاضان، اهل سلوک و عرفا، نیز در همین حوزه امور فوق طبیعی یا دینی تحقق می‌یابد؛ لذا وحی نبوی به تجربه دینی تفسیر می‌گردد و تجربه دینی نیز همان تجربه و مکاشفه عرفانی، شناخته می‌گردد. در هر صورت اگر سخن از تفسیر وحی به تجربه دینی است معمولاً منظور همان مکاشفات عرفانی است.



«تجربه دینی الهام و مکاشفه است که همه انسان‌ها از آن بهره‌مندند؛ هر چند گاه در تفسیر آن، امر متعالی که مورد تجربه قرار می‌گیرد به خطا روند.»

«تجربه دینی عبارت است از مواجهه با امر مطلق و متعالی، این مواجهه در صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود: گاه به صورت رویا، گاه شنیدن بویی و بانگی، گاه دیدن رویی و رنگی، گاه احساس اقبال به عظمت بیکران، گاه قبض و ظلمتی، گاه بسط و نورانیتی، گاه عشق به معشوق نادیده‌ای، گاه احساس حضور روحانی، گاه اتحاد با کسی یا چیزی، گاه کنده شدن از خود و معلق ماندن در هیچ جایی، گاه درک سرّی و کشف رازی، گاه ملول شدن از تعلقات فانی و برکشیده شدن دل به سوی جاودانی، گاه درآمدن جذبه‌ای، عطشی، جلایی. بر همه اینها می‌توان نام تجربه دینی نهاد.» (سروش، ۱۳۷۷: ۷).

## علائم و ویژگی‌های تجربه دینی

۱. قانون‌مند و عمومی بودن تجربه‌های دینی و عرفانی

آنچه را اندیشوران و متألّهان مسیحی در دنیای غرب تحت عنوان تجربه‌های دینی و عرفانی مطرح می‌کنند و یا مرشدان برای اهل تصوف و عارفان برای اهل طریق گفته‌اند یک حرکت اکتسابی و قانون‌مند است که بر اساس دستور العمل‌ها و ریاضت‌های ویژه، امکان ورود همگان به آن‌ها فراهم است. مسلمان، مسیحی، یهودی، هندو، بودایی می‌توانند در این وادی گام نهند و حتی در مواردی، ضرورتی برای اعتقاد به خدا وجود ندارد.

مهم این است: بر خلاف تعمیم و همگانی بودن تجربه و مکاشفه - در ویژگی‌های وحی گذشت - از آن‌جا که وحی ارتباط با ماوراء طبیعت و عالم ملکوت و پیام‌گیری از جهان غیب، برای هدایت مردم است بنابراین خود یک معجزه و کار ویژه الهی است.

وحی قرآنی، امری است موهبتی که با مشیت و اذن خاص الهی تحقق پیدا می‌کند.

در عین حال که پیامبر، بشری است بسیار پاک و مستعد، ولی رسیدن به نبوت و دریافت پیام الهی، برای هدایت مردم، خود یک معجزه و کار خدایی است. خداوند در بین انسان‌ها با مشیت ویژه، افراد خاصی را گزینش می‌کند و رابطه نبوت را با آنها برقرار می‌نماید. از واژه‌هایی که قرآن در این زمینه به کار برده است عنوان «اصطفاء و اجتباء» است در سوره انعام آمده است که عده‌ای از مخالفان، تسلیم شدن در برابر داده‌ها و آموزه‌های پیامبر را، مشروط به برخوردار شدن خودشان از وحی می‌کردند، قرآن در رد تقاضای آنها می‌گوید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خداوند داناتر است به این امر که در بین نفوس انسانی برای رسالت خود (دریافت معارف الهی و رساندن به جامعه) چه کسی را برگزیند» (انعام، آیه ۱۲۴).

بنابر این، وحی یک امر قانون‌مند نیست تا همگان و هر کس استعداد آن را داشته باشد که با به کارگیری فرمول‌های مشخص، سیر و سلوک خاص، ریاضت‌های ویژه، طرف خطاب و کلام الهی قرار گیرد.

## ۲. مصونیت نداشتن تجربه‌های دینی و مکاشفات از خطا و شطحیات

در مکاشفه و تجربه‌های عرفانی، سخن از حضور و شهود است و چنانچه در علم منطقی توضیح داده شده که در علم حضوری خطا راه ندارد؛ زیرا خطا مربوط است به علم حصولی و منطبق نبودن صورت‌ها و مفاهیم ذهنی با واقعیت‌های خارجی، ولی در آگاهی‌های شهودی، بین شخص درک‌کننده و درک شونده صورت‌های ذهنی وساطت نمی‌کند، چیزی جز واقعیت‌های ذهنی وجود ندارد. بنابر این با علم حضوری خالص و حضور واقع، تخطئه معنا ندارد. در عین حال موضوع مهم این است که راه داشتن خطا بر مکاشفه و تجربه‌های دینی و عرفانی به جهاتی، مورد تردید نیست.

## نمونه‌هایی از شطحیات

افلاک بطلمیوسی در شهود: نمونه دیگر «لاهیجی در گلشن راز برای تشویق طالبان صادق نقل کرده است، جهت استقرار معراج معنوی و جذب و سیر و طیر و فنا و بقا در خاطر صافی از باب صدق و صفا، بنا به مناسبت مقام واقعه‌ای از واقعیات خاصه خود، نوشته می‌شود، دیدم که: تمامت عالم را نور سیاه فرو گرفته، چنان چه همه اشیاء به رنگ آن نورند و این فقیر مست و شیدا گشته، غرق این نورم و ریسمانی از نور در من بسته‌اند و به سرعتی تمام ما را به جانب بالا می‌کشند که شرح آن به وصف نمی‌آید، چنان چه به هر یک، کشش که می‌نمایند چندین هزار ساله راه می‌برند تا به آسمان اولم رسانیدند و عجایب و غرایب زیادی مشاهده نمودم و از آن جا به یک کشش دیگرم، به آسمان دوم بردند، هم‌چنین به یک کشش دیگرم، ما را از آسمانی به آسمان دیگر می‌بردند و در هر آسمانی، غرایب بی‌غایت دیده می‌شد تا به عرش رسیدم، آن‌گاه به یک کشش از عرش نیز گذرانیدند و تعین جسمانی من نماند و عدم مجرد شدم، آن‌گاه نور تجلی حق بی‌کم و کیف و جهت، بر من تابان شد و حضرت حق را بی‌کیف بدیدم و در آن تجلی، فانی مطلق و بی‌شعور شدم و در همان عالم به خود آمدم و حق، دیگر باره تجلی نمود و باز فانی مطلق شدم و بی‌نهایت چنین واقع شد که فانی می‌شدم و باز در آن عالم به خود می‌آمدم و حضرت حق تجلی می‌نمود و فانی می‌شدم و بعد از آن بقاء بالله یافته، دیدم که آن نور مطلق منم و ساری در همه عالم منم و غیر از من هیچ نیست و قیوم و مدبر عالم منم و همه به من قائمند و در آن حال حکمت‌های عجیب و غریب در ایجاد عالم بر من منکشف شد، مانند حکمت این که چرا عرش ساده است که هیچ کوکب بر او نیست و چراست که تمام کوکب ثابت در فلک هشتم‌اند و سبب چیست که در هر یک از این هفت فلک دیگر یک کوکب است و چراست که در عناصر،

ارواح را ظهور نیست و امثال ذلک که تعبیر از آنها کما ینبغی نمی‌توان نمود و غیر صاحب حال، به ذوق ادراک آن نمی‌رسد.» (تهرانی، ۱۳۵۲: ۴۸).

صرف نظر از ادعاهای عجیب و غریبی که در این مکاشفات شده- که حتی پیامبران الهی نیز چنین ادعاهایی را نداشتند- خصوصیات مذکور که مدعی می‌گوید در معاینات ملکوتی خود با آن مواجه شده است، به طور مسلم با هیئت بطلمیوس که آن روز بر جوامع حاکم بوده هم‌آهنگ است و روشن است که پنبه هیئت بطلمیوس بعدها زده شده است.

### ۳. زمینی و بشری بودن تجربه‌های دینی و عرفانی

تجربه دینی و مکاشفات با تفسیرهای مختلفی که برای آن می‌شود، همراه است با تعبیر بشری یعنی پس از این که مواجهه تجربه‌گر و صاحب مکاشفه با یک امر متعالی و عالم حضور، پایان یافت او به تعبیر و تفسیر دریافت شهود خویش می‌پردازد و روشن است بیان دریافت‌های حضوری از طریق مفاهیم ذهنی و حصولی تجربه‌گر، امری است خارج از آن مواجهه و احساس، طبعاً جنبه زمینی و بشری پیدا می‌کند.

### ۴. تعارض در تجربه‌های عرفانی

تجربه‌های عرفانی، ارتباط با ماوراء طبیعت و احساسات ذوقی، نه تنها برای طرف‌داران ادیان مختلف آسمانی، بلکه برای ادیان غیر الهی، هندیان، پیروان مکتب وداها، بوداییان و ... نیز مطرح می‌شود، لذا روشن است که این ذوق و شهودها بسیار متضادند و هیچ‌گونه هم‌آهنگی اصولی بین آنها وجود ندارد. برای مسیحی از زبان تجربه‌گر چنین نقل می‌شود که: «در پاسی از شب بیدار بودم، گاهی خواب و گاهی در خواب و بیداری. ولی تمام شب عشق با شکوه و شیرین و آسمانی مسیح را احساس می‌کردم، او به من نزدیک و من برای او عزیز. این احساس، احساسی پایدار روشن و نشاط‌انگیز بود، به نظرم آمد که تابش عشقی مقدس از قلب مسیح در بهشت در شکل نهی ثابت همانند نهی قلمی از نور زیبا و به قلب من سرازیر شده است. در همان موقع، روح و قلب من، سرشار از عشق به مسیح شد؛ به طوری که به نظرم رسید آن جا لبریز از عشقی آسمانی است و من مثل غبار که در پرتو خورشید شناور است در میان این اشعه درخشان و زیبا شناورم.» (وین پراودفوت، ۱۳۷۲: ۲۶۲).

برای مسیحیان آن چه از شهود و مکاشفه نقل شده، مانند جریان فوق، تجسم خدا در قالب انسانی مثل مسیح و تصرف روح القدس و ... برای عارف یهودی هرگز مطرح نیست. چنان که برای عارف مسلمان، فانوس مقدس و تبلور خدا در پسر و در کالبد یک انسان، هرگز تحقق پیدا نمی‌کند، و از نظر او از محالات است. تجربه بودایی و هندو از اموری است که هرگز به مشاهده عارف یهودی و تجربه‌گر مسیحی نمی‌آید و به طور خلاصه امر مشترکی

بین ذوقیات و تجربه هندو و عارف مسیحی نمی‌توان پیدا کرد، زیرا بینش‌های فکری هر یک زمینه‌ساز یک نوع ذوق درونی می‌باشد، که به احساسات و دریافت‌های دیگران نه تنها ربطی ندارد، بلکه گاه با آنها متضاد و معارض است.

## ۵. عدم حجیت تجربه‌های دینی و مکاشفات

اولاً: موضوع تجربه‌های دینی و مکاشفات عرفانی، به طور عمده عبارت است از:

ذوق، احساسات، عواطف، حال و صفای درون، مواجهید ویژه و دریافت‌های فردی برای ماندن در خود و همدمی با راز و نیاز و باز شدن چشم درون، برخورد با فرشته، معاینه قدسیان، فرشتگان، مسیح، موسی، اولیای الهی، تسبیح موجودات، کشف درون افراد، و بالأخره راه‌یابی به یک رشته حقایق و هستی‌ها که به طور معمول جنبه فردی دارد و برای عموم جامعه و زندگی اجتماعی برنامه، دستور العمل و پیام ندارد.

ثانیاً: در عین حال که راه‌یابی و تجربه و مکاشفات فوق حسی و عقلانی، یک واقعیت است ولی در جای خود گفته‌ایم که القائات شیطانی و ملکی، هر دو وجود دارد اگرچه انسان مومن و عارف بالله در پرتوی نورانیت ویژه، توفیق پیدا می‌کند که توهمات و پندارهای شیطانی را از حقایق تشخیص دهد ولی در هر صورت مصونیت قطعی برای این گونه تجربه‌ها وجود ندارد. این مکاشفات از آن‌جا که با بینه و دلیلی همراه نیست دیگران نمی‌توانند اصل این ارتباط و دریافت‌ها را که با تعبیر و تبیین تجربه‌گر ارائه شده واقعیت بدانند، لذا آن چه عارفان، صوفیان و بالأخره تجربه‌گران از دریافت‌های فوق حسی و عقلی ارائه می‌دهند برای دیگران حجیت و اعتباری ندارد مگر این که با معیارهای حق، تطابق داشته باشد.

اما- بر خلاف این تجربه‌ها- وحی اولاً: هدفی جز مردم ندارد و برای تعلیم و تربیت، و تحریک و احساسات خفته «ناس» است. از آن‌جا که همه نمی‌توانند مخاطب وحی قرار گیرند و از عالم غیب و ملکوت، پیام‌های الهی را دریافت دارند؛ لذا خداوند انسانی را برمی‌گزیند تا واسطه این دریافت شود. ثانیاً: حداقل بخشی از وحی‌ها بر خلاف معمول تجربه‌های دینی و عرفانی، دستور العمل‌های فردی و اجتماعی و شریعت‌های مختلف و متناسب با امت‌هاست و بالأخره هدف در وحی نبوی، خلق الله است، لذا علم حضوری و مواجهه شهودی پیامبر با مفاهیم و قالب‌های لفظی همراه می‌گردد. پیام‌های الهی به گونه‌ای به مردم می‌رسد که برای مردم قابلیت درک، تفهیم و تفهم داشته باشد.

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي؛ بگو ای پیامبر از طرف پروردگار همراه با خود (برای اثبات ارتباط) با ملا اعلی، بینه همراه دارم ولی شما آن را تکذیب کردید (انعام، ۵۷). بینه چیزی است که دلالت روشن داشته باشد.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؛ آیا کسی که از جانب پروردگارش دارای حجت روشنی است و شاهدی نیز در پی او است (مثل کسی است که چنین نباشد) (هود، ۱۷). بالأخره درس زندگی در ابعاد مختلف برای اقوام و امم گوناگون است چنان که در مورد قرآن، «هُدًى لِلنَّاسِ، تَبَيِّنَاتٌ لِكُلِّ شَيْءٍ» و در مورد کتاب وحی شده به موسی، «تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ»، آمده است و از آن جا که مردم نمی‌توانند این ارتباط غیبی و الهی و فوق حسی و عقلانی را ناآگاهانه باور کنند بر این اساس ادعای انبیا با معجزه و برهان همراه است که اثبات کند این مدعیان در ادعای خود صداقت دارند.

خلاصه، وحی نبوی بر خلاف مکاشفات و تجربه‌های عرفانی برای هدایت مردم تحقق پیدا می‌کند و هم ارتباط غیبی پیامبر، به تعبیر قرآن همراه است با بینه، بینات، بصائر، برهان، سلطان؛ لذا از حجیت و برهان برخوردار است و دیگر به معیارهای حقی جدای از آن چه که پیامبر ارائه می‌دهد نیازی نیست:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ؛ ما رسولان خود را همراه با دلیل‌های روشن فرستادیم.... (حدید، آیه ۲۵).

#### ۶. تجربه‌های دینی و عرفانی، جنبه معرفتی ندارد

با تفسیری که غالب متألهین غربی از تجربه دینی می‌کنند و آن را یک شهود و مکاشفه مجرد می‌دانند که از مفاهیم و تمایزات مفهومی فراتر است، با اشکال دیگری برخورد می‌شود که طبق این تفسیر تجربه عرفانی فقط نوعی حالت و احساس روانی است مثل احساس وابستگی و تعلق ویژه مانند خوف و شادی، در صورتی که در بخش ویژگی‌ها و خصوصیات وحی گذشت که قرآن وحی را تعلیم الهی و پیامبر را متعلم و دریافت کننده آموزه‌های الهی معرفی می‌کند. بنابر این وحی از مقوله علم و معرفت است که با تعلّم و فرا گرفتن به پایان می‌رسد. البته این فراگیری و آموزش ضمن یک مواجهه، شهود، روبه‌رویی و همراه با یک نوع احساس، انفعال غیر قابل توصیف و نوعی علم حضوری که همه برای ما غیر قابل درک است انجام می‌شود. البته با علم حصولی و مفاهیم ذهنی القا شده از طرف خدا همراه می‌شود.

قرآن وحی را نزول معارف عالی از مبدأ اعلی، از جایگاه بلند به نام ام‌الکتاب، و بالأخره تنزل از خزانه علم الهی مبدأیی که همه حقایق به طور مجرد و بسیط در آن منعکس است و هیچ کس را بر آن راهی نیست معرفی می‌کند: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف آیه ۴) وحی نبوی فرود معنوی این معارف الهی است در سطحی که برای همگان قابل تعقل و فهم باشد.

#### برخی از ویژگی‌های مخصوص به وحی

## ۱. مصونیت وحی از نفوذ شیاطین

الف) «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ!» (۲۵ / تکویر)

در این آیه استناد قرآن به القائنات شیطانی را نفی می‌کند و با این نفی، جنون هم نفی می‌شود؛ برای این که آن چه نفی شده اعم از جنون است، چون کلمه شیطان به معنای شریر است که ابلیس هم از آن شریرهاست و ذریه او نیز مصادیقی از شریر و اشرار جن هم مصادیقی از آن هستند. در قرآن هم شیطان رجیم تنها به ابلیس اطلاق نشده، در مورد سایر شریرها هم اطلاق شده است، درباره ابلیس می‌فرماید: «فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاَنَّكَ رَجِيمٌ.» (۳۴ / حجر) و درباره سایر شیطان‌ها و شریرها می‌فرماید: «وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ.» (۱۷ / حجر)

پس معنای آیه چنین می‌شود: قرآن از تسویلات ابلیس و القائنات جنود ابلیس، و از القائنات اشرار جن نیست، که گاهی دیده می‌شود به بعضی دیوانگان القائناتی می‌کنند (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۴۰ / ۹۲).

در این ارتباط مرموزی که بین پیامبران و خداوند بزرگ برقرار می‌گردد، شیاطین هیچ‌گونه راه نفوذی ندارند: «وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ\* وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ\* إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُوْلُونَ» (شعرا، آیات ۲۱۰-۲۱۲)  
قرآن در برابر یکی دیگر از تهمت‌های مشرکان که معارف و پیام‌های الهی را تعلیمات جن و شیاطین بر پیامبر قلمداد می‌کردند می‌گوید:

ب) الف. شیاطین، آیات را نازل نکردند و دخالتی در نزول وحی ندارند: «وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ» (شعراء، ۲۱۰).

و اصولاً برای آنها زمینه و اقتضای وساطت در وحی، ارتباط با عالم الوهیت، راه‌یابی به عالم ملکوت و شنیدن و اطلاع از آن چه در آن عوالم می‌گذرد، وجود ندارد: «وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُوْلُونَ» (همان، ۲۱۱-۲۱۲).

ب. چون زمینه و اقتضای وساطت در وحی و دریافت از عالم الوهیت در شیاطین نیست توان و قدرت بر آن را ندارند: «وَمَا يَسْتَطِيعُونَ» (همان، ۲۱۳).

حال چرا شیاطین سنخیت و اقتضای اتصال با عالم الوهیت و دریافت پیام‌های الهی را ندارند؟ جهت آن این است که شأن وجودی شیاطین، چیزی جز شر و القای اباطیل در جلوه‌های حق نیست، بنابر این تناسبی با عالم نور و حقایق و معارف غیبی ندارند، چنان که در ادامه همین آیات در مورد نوع ارتباط و اموری که شیاطین با آن سنخیت دارند آمده است: «هَلْ أَنْبَأُكُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ\* تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ\* يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ» (همان، آیات ۲۲۱-۲۲۳).

آیا به شما خبر دهم شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند آنها بر دروغ‌گوهای گنه‌کار نازل می‌گردند، شیاطین آن چه را می‌شنوند (اطلاعات ناقصی را پیدا کرده‌اند همراه با دروغ و اموری که با گمراه کردن همراه است به دوستان خود) القا می‌کنند.

«أَفَاكٍ» کسی است که بسیار دروغ می‌گوید. «أَثِيمٍ» نیز کسی است که مرتکب گناه و رفتارهای ناپسند است.

نزول شیطان بر «أَفَاكٍ أَثِيمٍ» و القای اموری برای غرور و فریب، تأکیدی است بر عدم سنخیت آنها برای راه‌یابی به عالم نور و مصونیت وحی از نفوذ شیاطین. بنابر این، نقل و انتقال پیام الهی و ارتباط با آن عوالم، تنها مربوط به کارگزاران و فرشتگانی است که خداوند آنها را در آیات به این صفات تعریف می‌کند «كِرَامٍ بَرَرَةٍ»، «رسول کریم»، «امین»، «قدوس»، و ... شدید القوی و ...

در آیه دیگر می‌فرماید: «إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ\* وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ\* لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُفْقَدُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ ما آسمان نزدیک را با ستارگان آراستیم، تا آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کنیم! آنها نمی‌توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، (و هرگاه چنین کنند) از هر سو هدف قرار می‌گیرند» (صافات، آیات ۶-۸).

در تفسیر این آیات و منظور از «شهاب، قذف و ... سخنان بسیار گفته شده است ولی به طور مسلم، آیات بیان‌گر این است که شیاطین را بر اسرار و حقایقی که بین فرشتگان می‌گذرد راهی نیست و اصولاً آنها از راه‌یابی بر آن حوزه‌ها محروم و مطرودند (عبداللهی، ۱۳۸۶: ۶۵).

علامه طباطبائی می‌نویسد: این احتمال در آیه وجود دارد، که از قبیل تصویر و تبیین حقایق غیر حسی و غیبی در قالب امور حسی باشد چنان که عناوین «عرش» و «کرسی» که برای خداوند در آیات مختلف آمده از همین قبیل است. بنابر این منظور از «سما» عالم فرشتگان است که بر عالم حسی ما، برتر و حاکم است. آیات فوق، کنایه است از این که شیاطین می‌خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده خبر گیرند ولی به وسیله نور ملکوت که تحمل آن را ندارند از آن محروم و مطرود می‌شوند و یا این که در تلاش‌اند تا با هجوم خود باطل را مشتبه سازند ولی فرشتگان با (نور) حق اباطیل آنها را از بین می‌برند و با توجه به این که ترتیب آیات چنین است که طرد شیاطین بعد از ذکر ملائکه و فرشتگان وحی و قسم خوردن به آنها مطرح شده، احتمال مذکور تأیید می‌گردد (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۷ / ۱۳).

«...فَأِنَّهُ يُسَلِّكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا...» (۲۷ / جن)

«عالم به غیب اوست، پس جز او کسی غیب نمی‌داند چون او کسی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند، مگر کسی از رسولان را که شایسته و مرضی این کار بداند که خدا برای چنین کسانی از جلو و عقب حافظانی در کمین می‌گمارد تا معلوم کند آیا رسالت پروردگار خود را ابلاغ کردند یا نه و او بدان چه در نفس رسولان است نیز احاطه دارد و عدد هر چیزی را شمرده دارد.»

رسول الهی طوری وحی الهی را دریافت می‌کند که در گرفتنش اشتباه رخ نمی‌دهد، و ذهنش آن را فراموش نمی‌کند، و شیطان در دل او دست نمی‌اندازد، در نتیجه وحی خدا دچار تغییر و تبدیل نمی‌گردد، و نیز در رساندن وحی به مردم نیز این مصونیت هست، و شیطان در این مرحله هم کاری نمی‌تواند بکند. جمله نام برده بر همه این مصونیت‌ها دلالت دارد، چون می‌فرماید غرض از گماردن رصد این است که بداند انبیاء رسالات پروردگار خود را رسانند، یعنی این ابلاغ در خارج محقق شود. و لازمه آن، مصونیت وحی در همه مراحل و رسیدن آن به مردم است. و اگر رسول در جهات سه‌گانه بالا (یعنی گرفتن و حفظ کردن و رساندن) مصونیت نداشته باشد، غرض خدای تعالی حاصل نمی‌شود، و این کاملاً روشن است، و چون خدای تعالی برای حاصل شدن این غرض غیر از مسئله سلوک رصد طریقه دیگری ذکر نکرده، می‌فهمیم که وحی آن‌زمان هم که به دست رسول رسیده به وسیله ملائکه حراست می‌شود، همان طور که در طریق رسیدنش به رسول به وسیله آنان حراست می‌شد. و جمله: «أحاطَ بما لَدَيْهِمْ» این دلالت‌ها را تأیید می‌کند (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۳۹ / ۲۲۵).

به هر حال این آیات بر این مطلب دلالت دارد که شیاطین در انتقال معارف الهی از عالم بالا بر پیامبر، نمی‌توانند دخالتی داشته باشند.

## ۲. وحی دریافتی آگاهانه

یکی از خصوصیات وحی این است که: پیامبر در این ارتباط آگاه است و توجه دارد که آن چه را دریافت می‌نماید پیامی است الهی، از عالم الوهیت و ملکوت. اکثر متونی که در مورد وحی آمده بر این مطلب دلالت دارد.

## ۳. وحی ارتباطی درونی

یکی از خصوصیات وحی این است که ارتباط درونی است و از ادراکاتی نیست که از طریق حواس خارجی دریافت گردد. گیرنده وحی از درون با عالم غیب و مبدأ اعلیٰ ارتباط برقرار می‌کند، نه از کانال قوای ظاهری.

## ۴. قاطعیت در الهی بودن ارتباط



یکی از ویژگی‌های وحی - که بیان شد - این بود که وحی ارتباطی است آگاهانه، گیرنده پیام توجه دارد که مبدأ پیام جهان غیب و عالم الوهیت است، او متعلم است و خداوند و فرشته الهی معلم و واسطه در تعلیم. آن چه در این جا به عنوان خصوصیت دیگر اضافه می‌شود این است که: این آگاهی، قطعی و تردید ناپذیر است، زیرا شهود و بصیرتی در وحی وجود دارد که زمینه هیچ‌گونه توهم و ابهامی را نمی‌گذارد که مبدا این ارتباط همراه و متأثر از القائنات شیطانی، توهم‌ها، تراوش‌های درونی و بینش‌های شخصی باشد. پیامبران در این ارتباط اسرارآمیز خود قاطع هستند (عبداللّهی، ۱۳۸۶: ۷۲).

## القائنات ملکی و شیطانی و بصیرت در تشخیص آنها:

اصولاً بین القائنات شیطانی و تخیلات درونی با الهام‌های ربوبی و ملکی، تفاوت ماهوی وجود دارد و هر یک دارای ویژگی خاصی است. اگر فرض شود که باطلی برای پیامبر در صورت حق جلوه کند، مخاطب - که رسول الهی است - از بصیرت و قدرت شناختی برخوردار است که تمایز بین آنها برای او آشکار است.

برای روشن شدن این موضوع به اجمال اشاره‌ای به القائنات ملکی و شیطانی می‌کنیم:

القائنات ملکی - الهام و دریافت‌های قلبی - برای مؤمن یکی از واقعیت‌هایی است که قرآن از آن خبر می‌دهد: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبُّوا الَّذِينَ آمَنُوا؛ ای پیامبر یادآور زمانی را که خداوند فرشتگان را چنین خطاب نمود: شما موظفید مؤمنین را ثابت قدم بدارید.» (انفال، آیه ۱۲).

چنان که در جای دیگر آمده است: «آنان که گفتند پروردگار ما خداست و سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند و (می‌گویند) نهراسید و غمگین نباشید و به بهشتی که وعده داده شده بودید، شاد باشید» (فصلت، آیه ۳۰).

در مقابل این القائنات، وسوسه‌های شیاطین هم آمده است. (انعام، آیه ۱۲۱) ولی مؤمن از بصیرت و نورانیتی برخوردار است که حقیقت را تشخیص می‌دهد، چنان که در سوره انعام آمده است: «أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا ... فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا؛ آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در بین مردم زندگی کند، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌ها می‌باشد و از آن بیرون نمی‌آید؟ ... هر کس را خداوند بخواهد هدایت کند از شرح صدر (حالت آمادگی و تسلیم) برخوردار می‌سازد و هر کس را بخواهد در مسیر گمراهی قرار گیرد دچار انفعال ناپذیری و اضطراب و ضیق صدر می‌گردد» (انعام، آیات ۱۲۲-۱۲۵).

می‌توان گفت همان نورانیتی که آیه اول، برای مؤمن مطرح می‌کند، که در درون او می‌تابد او را قادر می‌سازد که وسوسه‌ها و توهمات را، از الهام‌های ملکی و حقایق تمیز دهد (کلینی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۶۶). در پاره‌ای از روایات هم با تمسک به ادامه همین آیات، برخورداری مؤمن از نورانیتی مطرح شده که خداوند با آن، گوش‌های قلب (و جان) او را باز می‌کند و فرشته‌ای پیوسته وی را تسدید و تأیید می‌نماید. در نقطه مقابل، کسانی که گرفتار ظلمت و تاریکی هستند منشأ گمراهی‌ها و عقب ماندگی‌ها می‌گردند. (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۷۶۵) به هر حال وقتی در آیات و روایات برای مؤمن نور الهی مطرح است که پیوسته منشأ روشنایی راه و زدودن ابهام‌ها و سکینه و آرامش می‌گردد، چگونه متصور است آورندگان راه و برگزیدگان الهی، که مرتبط با مبدأ وحی هستند، گرفتار تردید شوند. بنابر این باید گفت قاطعیت و روشنایی از مسلمات وحی انبیاست.

این سکینه که وسیله شناخت است می‌تواند از مقوله همان شرح صدر و نورانیت و حضور و شهود باشد که به نسبت مراحل کمال و توجهات قلبی، مراتب حضور متفاوت است.

## شیطان:

### دشمنی آدم با شیطان

«بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ؛ شما دشمن یکدیگر خواهید بود» (انبیاء، آیه ۷۸).

گرچه در آدم چیزی که باعث دشمنی شود، دیده نشد و حسدورزی و نافرمانی شیطان این دشمنی را پدید آورد، اما پس از آن مرحله، دشمنی میان دو طرف عمیق شد؛ از این رو، دشمنی آدم با شیطان، ایمان و تقوا و ارزش است؛ اما دشمنی شیطان با آدم، کفر و زندقه و بی‌داد.

دسته‌ای از مفسران گفته‌اند: منظور آیه شریفه، دشمنی نسل آدم با شیطان و نسل اوست؛ و روشن است که آیه در مقام هشدار است، نه دستور و فرمان؛ چرا که خدا به دشمنی و عداوت فرمان نمی‌دهد. و در اینجا سخن در مورد هبوط و فرود است؛ اما پیش از آن وقایعی رخ داد که دشمنی میان این دو گروه را پدید آورد.

برخی نیز بر این عقیده‌اند که خطاب این فراز از آیه شریفه، آدم و همسر اوست. با این بیان، دشمنی و عداوت نیز همان ناسازگاری میان نسل آنان است؛ و بدان دلیل روی سخن با آدم و همسرش است که اصل و پایه نسل انسانند.

### آزمایش الهی به وسیله القائنات شیطانی

«لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ!» (حج، آیه ۵۳).

خدای سبحان در آیه مورد بحث می‌فرماید: این القائات شیطانی خود مصلحتی دارد، و آن این است که مردم عموماً به وسیله آن آزمایش می‌شوند، و آزمایش خود از نوامیس عمومی الهی است، که در عالم انسانی جریان دارد، چون رسیدن افراد سعید به سعادت، و اشقیاء به شقاوت، محتاج به این ناموس است، باید آن دو دسته امتحان شوند دسته سوم هم که منافقینی بیمار دلد، به طور خصوص در آن بوته قرار گیرند، چون رسیدن اشقیاء به کمال شقاوت خود، از تربیت الهی است که در نظام خلقت مورد نظر است، هم چنان که خودش فرمود: «ما هم این دسته را و هم آن دسته را کمک می‌کنیم و این یاری دادن به هر دو دسته از عطای پروردگار تو است، و عطای پروردگار تو را هیچ مانعی و جلوگیری نیست.» (اسراء، آیه ۲۰).

و این است معنای این که فرمود: «تا آن چه را که شیطان القاء می‌کند مایه آزمایش بیمار دلان و سنگ دلان قرار دهد.» (حج، آیه ۵۳)

شیطان هم در شیطنت خود مسخر خدای سبحان است، و او را در کار آزمایش بندگان، و فتنه اهل شک و جحود، و دارندگان غرور، آلت دست قرار می‌دهد. (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۲۸ / ۲۷۶).

## هدف شیطان

هدف او از این القائات و دشمنی توقف و عقب گرد مؤمنان و به نوعی کمال زدایی انسان می‌باشد به همین دلیل او مأمور الهی برای اضلال انسانها می‌باشد. قرآن هم هشدار داده و می‌فرماید:

«ولا تكونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوّة أنکاثا...؛ و مانند آن زنی نباشید که رشته ی تاییده ی خود را پس از محکم کردنی از هم گسست...» (نحل، آیه ۹۲).

با دانستن این اوصاف شیطان و همچنین دشمنی او با آدم و فرزندانش، آگاهی از روشها و فریب و ابزار و محدودیت فعالیت او امری ضروری است.

## عدم آگاهی انسان از حمله شیطان

«...إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...» (اعراف، آیه ۲۷)

شیطان و دسته وی شما را از آن جایی می‌بینند که شما نمی‌بینید. این جمله می‌فهماند راه نجات از فتنه‌های ابلیس بسیار باریک است، زیرا وی از جایی کار انسان را می‌سازد و طوری به انسان نزدیک می‌شود و او را می‌فریبد که خود او نمی‌فهمد. آری انسان غیر از خود کسی را سراغ ندارد که به جانب شرّ دعوت و به سوی شقاوت راهنمائی اش کند (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۵ / ۹۸).

## عدم سلطه شیطان بر انسان

«وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي...» (ابراهیم، آیه ۲۲).

ظاهراً مراد از سلطه «شیطان» اعم از سلطه صوری و معنوی است. و معنای آیه این است که «ابلیس» گفت من در دنیا بر شما تسلط نداشتم نه بر ظاهر شما، و بدن‌هایتان، که شما مجبور به معصیت خدا کنم، و پس از سلب اختیار از شما، خواست خودم را بر شما تحمیل کنم. و نه بر عقول و افکار شما، تا به وسیله اقامه دلیل، شرک را بر عقول شما تحمیل کرده باشم، و عقول شما ناگزیر از قبول آن شده و در نتیجه نفوستان هم ناگزیر از اطاعت من شده باشد.

لکن این را قبول دارم که شما را به شرک و گناه دعوت کردم، و شما هم بدون هیچ سلطنتی از ناحیه من دعوتم را پذیرفتید.

البته هر چند که دعوت شیطان مردم را به سوی شرک و معصیت به اذن خداست، لکن صرف دعوت است و تسلط نیست، یعنی خداوند شیطان را بر ما مسلط نکرده است.

هر چند دعوت خود یک نوع تسلط است لکن نه آن طور که مدعو را مجبور به انجام دعوتش بکند. دلیل این حرف یکی آیه شریفه‌ای است که داستان اذن دادن خدا به شیطان را حکایت می‌کند و می‌فرماید: «وَاسْتَفْزَزَ مِنْهُمُ ابْلِسُ مِثْلَهُمْ بِصَوْتِكَ... إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...» (اسراء، آیه ۶۴ و ۶۵) که صریحاً می‌فرماید تو ای ابلیس سلطنتی بر بندگان من نداری (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۲۳ / ۷۱).

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ؛ به درستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آن‌هایی که خودشان رام تو گردند» (حجر، آیه ۴۲).

مراد از کلمه «عبادی - بندگان من» عموم افراد بشر است.

انسان خود دارای اصنافی است که مافوق همه، صنف مخلصونند، و از آنان پائین تر صنف مؤمنینند، و از آنان پائین تر صنف مستضعفینند، و از ایشان هم پائین تر پیروان ابلیسند، که همین صنف آخری در آیه استثنا شده است (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۲۳ / ۲۴۶).

این نشان دهنده‌ی آن است که شیطان در ابتدا بر کسی مسلط نبوده و سپس به خواست خود شخص و بر اثر نافرمانی از دستورات الهی و استجابت دعوت شیطان تحت سلطه شیطان قرار گرفته است. این برخلاف تصور برخی است که فکر میکنند شیطان از اول بر شخص مسلط بوده است.

«أَنَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَكَّلُونَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِمُشْرِكُونَ؛ سلطنت و برش شیطان منحصر در کسانی است که او را ولی خود می‌گیرند و کسانی که به وسیله ی او (شیطان) مشرکانند!» (نحل، آیه ۱۰۰).

## ولایت شیطان

«...إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ ما شیطان‌ها را سرپرست کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند!» (اعراف، آیه ۲۷).

این جمله چنین می‌فهماند که ولایت شیطان‌ها در آدمی تنها ولایت بر فریب دادن اوست، به طوری که اگر از این راه توانستند کاری بکنند به دنبالش هر کار دیگری می‌کنند.

از این رو شیطان و اولیای شیطان از یکدیگر استفاده متقابل می‌کنند: «وَقَالَ أَوْلِيَائُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا؛ دوستان ایشان از آدمیان گویند: پروردگارا ما از یکدیگر برخوردار شده و به اجلی که برای ما تعیین کرده بودی رسیده‌ایم...!» (انعام، آیه ۱۲۸).

شیطان‌ها از فریفتن انسان‌ها و ولایت داشتن بر ایشان یک نوع لذت می‌برند. انسان‌ها هم از پیروی شیطان‌ها و وسوسه‌های آن‌ها یک نوع لذتی را احساس می‌کنند، چون به این وسیله به مادیات و تمتعات نفسانی می‌رسند. و این همان اعترافی است که اولیای شیطان‌ها در قیامت خواهند کرد و خواهند گفت: «رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ - پروردگارا ما پیروان شیاطین و شیاطین از یکدیگر استفاده کردیم. ما از آن‌ها و از وسوسه و تسویلات آن‌ها - که همان متاع دنیا و زخارف آن باشد - استفاده کردیم، و ایشان از ولایتی که بر ما داشتند لذت بردند و نتیجه‌اش این شد که می‌بینیم.» (انعام، آیه ۱۲۸).

قرآن نظیر این ولایتی را که شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان دارد برای ملائکه در اطاعت و عبادت اثبات نموده و می‌فرماید: «کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و پای گفته خود هم ایستاده و استقامت نمودند فرشتگان بر آنان نازل شده و نوید می‌دهند که مترسید و غمگین مباشید و به بهشتی که خدایتان وعده داده دل خوش باشید، (و مطمئن بدانید که) ما در زندگی دنیا اولیای شما هستیم.» (فصلت، آیه ۳۰ و ۳۱)

البته این دو نوع ولایت منافاتی با ولایت مطلقه پروردگار که آیه: «أَلَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ - غیر از او ولی و شفیع ندارند!» (۵۱/انعام) آن را اثبات می‌کند، ندارد (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۵ / ۵۵).

حزب شیطان چه گروهی هستند؟

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ...»

- «لَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ آگاه، که حزب شیطان زیان کارانند.»  
- «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَى؛ به طور قطع کسانی که با خدا و رسولش مخالفت و دشمنی می کنند در زمره خوارترین ها هستند!» (مجادله، آیه ۱۹ و ۲۰).

آیه دوّمی مضمون آیه قبلی را که می فرمود منافقین از حزب شیطان و از زیان کارانند، تعلیل می کند و می فرماید: به این علت از خاسرینند که با مخالفت و لجبازی خود با خدا و رسولش دشمنی می کنند و دشمنان خدا و رسول در زمره خوارترین خلق خدایند و معنی آیه مورد بحث این است: «شیطان بر آنها مسلط شده یاد خدا را از دل هایشان برده، اینان حزب شیطانند.» (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۳۸ / ۴۳)

## دوستان و مخاطبین شیطان

هر کس در این جهان دوستانی داشته و با کسانی آمد و شد دارد؛ چون بدون دوست و رفیق کسی نمی تواند زندگی کند. خوبان، دوستان و همفکران خوب و بدان دوستان و هم فکران بد برای خود انتخاب می کنند. به گونه ای که شاعر می گوید:

کبوتر با کبوتر، باز با باز      کند همجنس با همجنس پرواز

دوستان شیطان کسانی هستند که: فتنه و فتنه انگیزی را دوست دارند؛ از خون ریزی و کشت و کشتار خوششان می آید؛ دیگران را برای جنگ و دعوا با مسلمانان تحریک می کنند؛ آنها تحت تأثیر وسوسه های شیاطین قرار می گیرند؛ به خاطر دوستی با آنان، با مؤمنان می جنگند. قرآن در این باره می فرماید: «و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و ان اطعموهم انکم لمشركین؛ و شیاطین به دوستان خود مخفیانه مطالبی القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند - ولی شما به هوش باشید - اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود.» (انعام، آیه ۱۲۱).

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با شیطان ملاقات کرد و فرمود: ای لعین! دوستان تو از امت من چقدرانند؟

۱- گفت: دوازده نفر! ۱. امیر ستم گر؛ ۲. ثروت مند خودخواه؛ ۳. کسی که باک ندارد از کجا به دست می آورد و در کجا صرف می کند؛ ۴. عالمی که پادشاه ستم کاری را با ظلم و جورش تأیید کند؛ ۵. تاجر خائن که در تجارت خود به مردم خیانت کند؛ ۶. محترک که ارزاق مردم را ارزان می خرد و برای گران شدن ذخیره و انبار می کند؛ ۷. زناکاران، اعم از مرد و زن؛ ۸. رباخواران که مال فقیران را به این وسیله از

کفشان بیرون می آورند؛ ۹. افراد بخیل که از انفاق مال خود بخل می ورزند و دیگران را از آن محروم می کنند؛ ۱۰. کسانی که در نماز سستی می کنند و توجهی به آن ندارند؛ ۱۱. کسانی که در میان مردم سخن چینی می کنند و آنان را به جان هم می اندازند؛ ۱۲. کسانی که مست و بی هوش هستند. (عیناتی عاملی، ۱۳۸۴ ش، ص ۲۲۶).

## چرا مخلصین از اغوای شیطان در امانند؟

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ!» (ص، آیه ۸۲ و ۸۳).

ابلیس به عزت خدا سوگند یاد می کند که به طور حتم تمامی ابنای بشر را اغوا کند. آن گاه مخلصین را استثنا می نماید. مخلصین عبارتند از کسانی که خدای تعالی آنان را برای خود خالص کرده، دیگر هیچ کس و هیچ چیز از آنان سهمی ندارد. در نتیجه ابلیس هم در آنان سهمی ندارد (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۳۴ / ۴۲).

همیش بلند همّتانی هستند که با مجاهده، قلب خود را حرم امن الهی کرده اند و به همین دلیل از نقطه ضعفی هایی مثل حبّ دنیا یا حبّ نفس و... رها شده اند و لذا شیطان دست آویزی برای تصرف و خروج آنها از کسیر فطرت ندارد تا جایی که ابلیس به ناتوانی خویش در به دام افکندن آنها اعتراف کرده است (تحریری، ۱۳۹۰: ۲۹۲).

مشیت الهی در تأثیر القائنات شیطانی

«كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ... وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ...» «اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کرد!» (۱۱۲ / انعام)

این آیه اشاره دارد به این که حکم و مشیت الهی عمومی و جاری و نافذ است و چنان که آیات بدون مشیت و خواست خدا کمترین اثری در ایمان مردم ندارد.

هم چنین دشمنی شیطاین با انبیاء و سخنان فریبنده ای که به هم دیگر وحی می کنند اگر اثر می کند به اذن خداست و اگر خدا می خواست وحی نمی کرد و با انبیاء دشمن نمی بودند.

بنابر این معنی اتصال این آیه با آیات قبل روشن است زیرا هر دو در صدد بیان این معنی هستند که همه کارها متوقف به مشیت و خواست خداست.

«فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ!» (۱۱۲ / انعام)

این جمله فرع بر نفوذ مشیت پروردگار است. معنایش این است که: وقتی معلوم شد که دشمنی مشرکین و فساد انگیزان و وسوسه کردنشان همه بر وفق مشیت خداست؛ نه مخالف و مانع نفوذ آن، پس چه جا دارد که از دیدن اخلاص گری و فساد انگیزی ایشان اندوهناک شوی؟ واگذارشان تا هر افترائی که می‌خواهند به خدا ببندند، و هر شریکی را برای او اتخاذ نکنند.

و این که در آیه مورد بحث «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ...» (انعام / ۱۱۲)

دشمنی شیاطین با انبیاء - که متضمن توسل جستن بشر و بر انگیزتن به سوی شرک و معصیت است - به خدا نسبت داده شده و هم چنین در آیه بعدی «برای این که قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن مایل شود...» (۱۱۳ / انعام) این ستمگری‌ها و گناهان از جمله هدف‌های خدا در دعوت حقّه قرار داده شده نظیر آیه سابق «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ» (انعام / ۱۰۸) می‌باشد که زینت دادن اعمال به خدا نسبت داده شده است.

آیاتی که ساحت مقدس الهی را از هر بدی و نقص منزّه می‌دارد دلالت دارد بر این که نیکی‌ها بی واسطه و با واسطه همه منسوب به اوست و اما بدی‌ها و گناهان بدون واسطه به شیطان و نفس و با واسطه اذن او انجام می‌گیرد تا امتحان الهی جای خود را بیابد.

«وَلِتَصْغِيَ إِلَيْهِ الْأَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ!» (انعام / ۱۱۳)

تقدیر جمله این است که ما کردیم آن چه را که باید می‌کردیم و خواستیم آن چه را که باید می‌خواستیم و در عین حال برای هدف‌ها و نتایج ناگفتنی از وحی‌ای که شیطان‌ها به یکدیگر می‌کردند جلوگیری نمودیم. تا هم آن نتایج بدست آید و هم در نتیجه اعراض تو از آنان و رها کردن آنان را دل‌هایشان وحی شیطان را اجابت نموده و آن را بپسندد، و در نتیجه بکنند آن کارهای زشتی را که باید بکنند تا به انتها درجه شقاوت که استعداد آن را دارند برسند. آری خداوند نه تنها سعادت را در رسیدن به سعادت کمک می‌کند، بلکه اهل شقاوت را نیز در رسیدن به کمال اهل شقاوتشان مدد می‌نماید. هم چنان که فرمود: «همه را، چه آن گروه و چه این گروه، از اعطای پروردگارت کمک می‌دهیم که عطای پروردگار تو منع شدنی نیست.» (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۴ / ۱۷۷).

خاطرات شیطانی چیست؟

«... فَتَادُّهُ الْمَلَائِكَةُ...» (۳۹ / آل عمران)

قرآن شریف معانی‌ای را که شیطان در «قلوب مردم» القاء می‌کند، کلام و قول شیطان محسوب داشته است.



مانند آیات زیر:

(شیطان گوید) به آن‌ها دستور دهم تا گوش حیوانات را (به منظور بت‌ها) ببرند؛ (۱۱۹ / نساء)

اینان در مثل چون شیطانند، که انسان را گفت: کافر شو؛ (۱۶ / حشر)

در دل‌های مردم وسوسه و اندیشه بد افکند؛ (۵ / ناس)

برخی بر برخی دیگر سخنان فریبنده اظهار کنند؛ (۱۱۲ / انعام)

(شیطان گوید) خدا به شما به راستی و حق وعده داد و من به خلاف حقیقت؛ (۲۲ / ابراهیم)

شیطان با وعده فقر و ترس بی چیزی شما را به کارهای زشت وادار کند.... (۲۶۸ / بقره)

آن چه در این آیات ذکر شده همان خاطرات وارده در قلوب است که به شیطان منسوب شده است و به نام‌های «امر، قول، وسوسه، وحی و وعد» نامیده شده است و همه آن‌ها هم «قول و کلام» هستند، با این که نه زبانی برایش به حرکت افتاده و نه از دهانی خارج شده است.

قابل تذکر است که هر چه افاده معنای مقصود تام را نماید «کلام و قول» است - اعم از این که مفید آن، صوت واحد یا صوت‌های متعدد و یا غیر آن مانند «ایماء و رمز» باشد. - نوع مردم هم به صوتی که مفید همان معنی است «کلام» گویند اگر چه از دو لب خارج نشود و هم چنین به «ایماء و رمز» قول اطلاق کنند اگر چه مشتمل بر صوتی نباشد.

از آیات آن چه وعده خداوندی را راجع به «مغفرت و فضل» خدا بیان می‌دارد، آن همانا «کلام ملک» است، در قبال «وسوسه» که «کلام شیطانی» می‌باشد.

شیاطین و ملائکه هر یک با القاء نمودن معانی مربوط به خود در قلوب افراد انسانی، با آنان تکلم می‌کنند.

امتیاز و تشخیص «کلام ملک» را از «کلام شیطانی» می‌توان از خصوصیتی که در آیات قرآنی تصریح شده به دست آورد. خاطر ملک ملازم با «شرح صدر» بوده و به «مغفرت و فضل» الهی دعوت و بالاخره منتهی به چیزی می‌شود که مطابق «دین» یعنی معارف مذکور در قرآن و سنت نبوی است. از طرف دیگر خاطر شیطانی، ملازم «ضیق صدر» است و به «متابعت هوای نفس» دعوت می‌کند، و بالاخره منتهی به چیزی می‌شود که مخالف دین و معارف آن، و هم چنین مخالف فطرت انسانی باشد (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۵ / ۳۲۴).

## نحوه القای القائنات شیطانی

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ... وَوَقَّاسَمَهُمَا... فَدَلَّيْهُمَا بِغُرُورٍ!» (اعراف، آیه ۲۰ تا ۲۲).

القائات شیطانی طوری نیست که انسان آن را احساس نموده و میان آن‌ها و افکار خودش فرق بگذارد، و آن را مستند به کسی غیر از خود بداند، بلکه بدون هیچ تردیدی آن را نیز افکار خود دانسته و عینا مانند دو دو تا چهار تا و سایر احکام قطعی از خود و از رشحات فکر خود می‌داند، و هیچ منافاتی ندارد که افکار باطل ما هم مستند به خود ما باشد و هم بگوییم که شیطان آن را در ما القاء کرده است. هم چنان که بسیاری از افکار و تصمیمات ما هست که در اثر خبری که دیگری داده و یا حکمی که کرده در ما پدید آمده، و ما در عین حال آن را از خود سلب ننموده و استقلال و اختیار خود را در آن انکار نمی‌نماییم. و اگر آن فکر و آن تصمیم را عملی کردیم و توبیخ و سرزنشی بر آن مترتب شد تقصیر را به گردن کسی که آن خبر را آورده و یا آن دستور را داده نمی‌اندازیم، ابلیس هم در قیامت همه گناهان را به گردن بشر می‌اندازد و قرآن از او چنین حکایت می‌کند: «شیطان پس از آن که حساب خلاق رسیده شود می‌گوید: خداوند در دنیا درباره این (بعث و نشور و این بهشت و دوزخ) به شما وعده حق داد و من (باطل) وعده تان دادم و خلف وعده کردم و لکن شما را در گمراهی مجبور نکردم، تنها (از من دعوتی بود)، این شما بودید که به اختیار دعوتم را پذیرفتید، پس مرا سرزنش مکنید، خود را ملامت کنید، و امروز من نمی‌توانم به داد شما برسم هم چنان که شما هم نمی‌توانید به داد من برسید، اینک امروز کفر می‌ورزم و انکار می‌کنم اعتقادی را که شما درباره من داشتید و مرا شریک خدای تعالی می‌پنداشتید؛ برای ستم کاران عذابی است دردناک.» (۲۲ / ابراهیم)

به طوری که ملاحظه می‌کنید در این آیه شیطان گناه و ظلم را به خود بشر نسبت داده و از خود سلب کرده و خود را به تمام معنا بی طرف قلمداد نموده و گفته است تنها کاری که من کرده‌ام این بوده که شما را به گناه دعوت کرده و به وعده دروغی دل خوش ساختم.

آیه شریفه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ - به طور مسلم تو بر بندگان من تسلطی نخواهی داشت، مگر آن گمراهانی که به میل خود تو پیروی می‌کنند،» (۴۲ / حجر)

نیز هر قدرت و سلطنتی را از ابلیس نفی نموده و فعالیت‌های او را تنها در کسانی مؤثر می‌داند که خودشان به پای خود دنبال شیطان به راه بیفتند. نظیر آیه فوق آیه شریفه: «قرین وی می‌گوید: پروردگار ما، من او را به طغیان و نداشتنم، بلکه او خودش در گمراهی بعیدی بود.» (۲۷ / ق) پروردگارا من او را به نافرمانی تو مجبور نکردم، او خودش از راه مستقیم بسیار دور بود (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۵ / ۵۳).

**نسخ القائات شیطانی**

«فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ... فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ!» (حج، آیه ۵۲ تا ۵۴).

خدا آن چه را که شیطان القاء می کند نسخ نموده و سپس آیات خود را در دل ها جایگزین می کند تا القائات شیطان را مایه آزمایش بیمار دلان و سنگ دلان قرار داده، و تا کسانی که علم روزیشان شده با این نسخ و احکام بفهمند که خدا رسول و یا نبی آرزویش می کرد حق، و از ناحیه پروردگارت بود، چون می بینند که القائات شیطان باطل شد، پس به آن پیغمبر و یا نبی ایمان می آورند و در نتیجه «تخبت» دل هایشان در برابر او نرم، و خاشع می شود (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۲۸ / ۲۷۷).

## میدان عمل شیطان و محل نفوذ او

«قَالَ فَبِمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَا تَنبَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ!» (اعراف، آیه ۱۶ و ۱۷).

آیاتی هست که بتوان از آن ها چیزهایی در مورد عمل و محل نفوذ شیطان استفاده کرد: از آن جمله آیه فوق است که حکایت قول خود اوست:

- گفت برای این ضلالت که مرا نصیب داده ای در راه راست تو بر سر آنان کمین می نشینم، آن گاه از جلوی رویشان و از پشت سرشان و از راستشان و از چپشان به آنان می تازم...!

از آیه فوق استفاده می شود که وی نخست در عواطف نفسانی انسان یعنی در بیم و امید او، در آمال و آرزوهای او، در شهوت و غضب او، تصرف نموده و آن گاه در اراده و افکاری که از این عواطف بر می خیزد تصرف می کند.

قریب به معنای آیه فوق، آیه شریفه «قَالَ رَبِّ بِمَا آغْوَيْتَنِي لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (حجر، آیه ۳۹).

است زیرا معنی این آیه این است که «من امور باطل و زشتی ها و پلیدی ها را از راه میل و رغبتی که عواطف بشری به آن دارد در نظر آنان زینت داده، و به همین وسیله گمراهشان می کنم.»

میدان عمل و تاخت و تاز شیطان همانا ادراک نفسانی و ابزار کار او عواطف و احساسات بشری است، و به شهادت آیه: «الْوَسْوَسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ - از شر و سوسه گر نهانی که در دل مردم و سوسه می کند،» (۵ / ناس) او هام کاذبه و افکار باطل را شیطان در نفس انسان القاء می کند (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۵ / ۵۲).

## کیفیت نفوذ شیطان

وسوسه شیطانی معمولاً تدریجی و گام به گام است. او نمی تواند یک باره و ناگهانی بر انسان مسلط شود و او را به دام خود و بدبختی بکشاند. بلکه آرام آرام و گام به گام در او نفوذ می کند تا بر او تسلط کامل یابد.

قرآن می فرماید: «ای مردم! از نعمت های حلال و پاکیزه خداوند که در روی زمین است بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است» (بقره، آیه ۱۶۸).

از این آیه معلوم می شود که، تسلط افکار شیطان بر انسان تدریجی و لحظه به لحظه است نه دفعی و ناگهانی. تمایلات شیطانی، مقدماتی دارد که اسیران شهوت، کم کم در دامش گرفتار می آیند، زمزمه های دوستان ناباب، شرکت در محافل نامناسب، ترغیب و تشویق آلودگان، جملگی از عوامل تدریجی انحراف اند. شیطان، اول اندیشه گناه و نیت سوء خود را ماهرانه و پنهانی به قلب انسان القا می کند و کارهای زشت و پلید او را در نظرش زیبا جلوه می دهد و آوای خود را آرام آرام در گوش جاننش سر می دهد، تا آن کسی را که آماده است به سراغ مطلوبش ببرد.

از آن جا که شیطان اغواگری و فریب است، باید زمینه ای مناسب برای نفوذ خویش داشته باشد. و این زمینه ها می تواند نقطه ضعف ها، حساسیت ها، محرومیت ها، عقده ها و به طور کلی صفات منفی باشد.

این گونه صفات، راه فعالیت و نفوذ قطعی را برای شیطان باز می گذارد و اسباب تسلط را برایش فراهم می آورد.

بنابر این، شهوات سرکش، خود خواهی ها، حب جاه و مقام، حب مال و منال، حسادت ها، رقابت ها، شهرت طلبی و افزون خواهی ها، عقده های حقارت و خود کم بینی ها، همگی از دام های خطرناک شیطان اند. هر کس راه این امراض روانی را ببندد، به دام شیطان نخواهد افتاد.

وسوسه های تدریجی شیطان، همانند میکرب های بیماری زا هستند که در همه جا وجود دارند. اما از نظر ابتلا، تنها آن گروه را مبتلا می سازند که بر اثر ضعف بنیه، قدرت مقاومت در برابر میکروب را ندارند، قرآن، استیلا و تسلط شیطان را تنها بر کسانی می داند که او را دوست خود گرفته اند و به اغوا و فریب شیطان برای خدای یکتا شرک آورده اند. (انعام، آیه ۴۸)

انسان در هر مرحله از ایمان، یا در هر سن و سالی که باشد، گاه گاه احساس می کند که نیروی توانمندی از درون، او را به سوی گناهی می خواند، که این گونه حالات بیش تر در سالهای جوانی خود نمایی می کند. در چنین حالتی، آدمی دچار وسوسه های شیطانی گردیده و با مختصر غفلتی، ممکن است دچار لغزش شود. در این شرایط، تنها راه نجات این است که انسان از قدرت پنهان الهی مدد جوید و از درگاه خداوند بخواهد تا در کنف حمایت خود، او را از شر شیطان صفتان یار و دمساز نشود و از شر آنها پیوسته خود را دور نگه دارد.

## فرق هوای نفس و وسوسه شیطان

همان گونه که برای رشد و رستگاری انسان، دو دسته عوامل درونی و بیرونی وجود دارد، وجدان اخلاقی، عقل و فطرت و گرایش‌های عالی، انسانی از درون و انبیا و ائمه (ع) از بیرون، انسان‌ها را به سوی کمال و سعادت دعوت می‌کند.

موانع رشد و کمال انسان نیز دو دسته است: هوای نفس (از جمله عوامل و موانع درونی) و شیطان یا ابلیس (به عنوان عامل بیرونی).

بعضی خیال می‌کنند شیطان همان هوای نفس است، در صورتی که شیطان در قرآن به معنای هوای نفس، یا نفس اماره یا قوه واهمه یا یکی دیگر از قوای نفس نیست، بلکه موجودی مستقل از انسان و جن است و خداوند آن را از آتش آفرید (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ش، ج ۱، ص ۲۳۱).

## کار شیطان و هوای نفس

دشمنان خارجی بدون هماهنگی با مهره‌های داخلی و بدون داشتن زمینه و پایگاه درونی نمی‌توانند موفق شوند.

شیطان- که یک دشمن بیرونی است و قسم خورده که به عزت حق تعالی درصدد وسوسه گمراه کردن انسان‌ها برمی‌آید- (سوره ص، آیه ۸۲) هرگز نمی‌تواند بدون همراهی نفس درونی و خواسته‌های نفسانی، کم‌ترین موفقیت به دست آورد.

به همین جهت پیامبر (ص) فرمود: «اعدی عدوک نفسک الّتی بین جنّیک؛ بدترین و سرسخت‌ترین دشمنان تو، نفس تو است که میان دو پهلویت قرار دارد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۶۷، ص ۶۴).

بنابراین شیطان از راه هواهای نفسانی در انسان نفوذ می‌کند و کار و تلاش وی را تأیید می‌کند. کارهای زشت را در نظر انسان، پسندیده جلو می‌دهد و وی را در انجام آن ثابت قدم می‌کند.

پس اگر هوای نفس نمی‌داشتیم و آمادگی از درون نباشد، شیطان توان ندارد آن را در ما ایجاد کند اما چون هوا و هوس داریم، هنگامی که در نفس خویش خواسته‌ای داشته باشیم و دنبالش برویم، شیطان همان را زینت داده و تأیید می‌کند تا بیشتر به آن جذب شویم. (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ش، ج ۱، ص ۲۳۴)

با توجه به توضیحات ذکر شده معلوم گشت هر یک از دو نیروی درونی و بیرونی، تأثیرات ویژه‌ای دارند، بنابراین نمی‌توان گفت اگر شیطان نبود، هوای نفس کار شیطان را انجام می‌داد، بلکه هوای نفس کار خودش را انجام می‌داد، نه کار شیطان را. در واقع اگر شیطان نبود، هوای نفس توسط شیطان تأیید و تقویت نمی‌یافت.

## راه ها و دامهای نفوذ شیطان:

### کبر و غرور:

امیرالمومنین علی علیه السلام در خطبه «قاصعه» از شیطان به عنوان «امام المتعصین» یاد می فرماید: «شیطان این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سلف مستکبران است که اساس تعصب و تکبر و خودخواهی را پی ریزی کرد و با خداوند در مقام جبروتیش به ستیز و منازعه برخاست، لباس خود بزرگ بینی بر تن پوشانیده و پوشش تواضع و فروتنی را کنار گذاشت. آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد؟ و بر اثر بلند پروازی پست و خوار گردانید؟ در دنیا مطرودش ساخت و در آخرت آتش سوزان دوزخ را برای او آماده کرده است.» (استرآبادی، ۱۴۱۴ق، خطبه ی ۱۹۲ / ۲۸۶-۲۸۵) «تکبر عبارت است از این که کسی بخواهد خود را مافوق دیگری و بزرگ تر از او جلوه دهد» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۸ / ۱۳۳).

«این هشدارهای امیرالمومنین علیه السلام است که افراد جامعه را از دو چیز به شدت پرهیز می دهد، یکی از تکبر و کبر ورزیدن و خود را برتر از دیگران دانستن، دوم قبول این تصور غلط از دیگران. یعنی نه خودتان، خود را از دیگری بالاتر بدانید نه این تصور غلط را اگر دیگری داشت قبول کنید.» (خامنه ای، ۴۴) امام علی علیه السلام در هشدار شدیدالضحی می فرماید: بندگان خدا، از این که شیطان شما را به بیماری خود تکبر، مبتلا کند پرهیزید (استرآبادی، ۱۴۱۴ق، خطبه ی ۱۹۲/۲۸۹). به راستی که تکبر کننده، خوار و حقیر و پست خواهد شد. «انک ان تکبرت و صعک الله» (تمیمی آمدی، ۲/۳۶۰) پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسی که به اندازه ی خردلی، در دلش کبر و خود بزرگ بینی باشد، داخل بهشت نمی شود.» (نراقی، ۱۳۴۸: ۲۰۹).

### حسد:

«حسد عبارتست از تمنای زوال نعمت از برادران مسلم خود از نعمت هایی که صلاح او باشد و علت حسد خباثت نفس و بخل ذاتی به بندگان خدا بدون سابقه ی عداوتی یا منشأ حسدی بلکه به محض خبث نفس و رذالت طبع زوال نعمت را خواهد و گرفتاری بندگان خدا به محنت و بلا، شاد گردد و از راحت و رسیدن ایشان به مطالب خود و وسعت معاش ایشان متألم و محزون شود، اگر چه نسبت به وی هیچ ضرری متصور نباشد.» (نراقی، ۱۳۴۸: ۱۴۸) حسد آن قدر خطرناک است که ممکن است فرد به جایی رسد که حتی برای زوال نعمت از شخص محسود، خود را به آب و آتش زند و نابود کند که نابودی وی جز خسران و تباهی هیچ اثری ندارد. «در نکوهش حسد همین بس که نخستین قتلی که در جهان واقع شد از ناحیه «قایل» نسبت به برادرش «هایل» بر اثر انگیزه ی «حسد» بود (شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۷ / ۴۶۴).

«الحسد مقنصه إبليس الكبرى؛ حسد بزرگ ترین دام ابلیس است» (تمیمی آمدی، ۱/۲۴۹) هر گاه انسانی گرفتار بزرگترین دام های شیطان گردد قطعاً نجات از آن به سختی بزرگی آن یا دشوارتر از آن است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «ابلیس به سپاهیانش می گوید: بین بندگان خدا ستم و حسد را پخش کنید، چون این دو، هم تراز شرک به خداست» (محمدی ری شهری، ۱۳۸۶: ۵ / ۱۱۷).

## خشم و غضب:

از دیگر کمین های شیطان، کمین گاه خشم و غضب می باشد. خشم شعبه ای از دیوانگی است زیرا در آن حالت عقل از کار می افتد، کنترل انسان از دست می رود و از خود غافل و بیگانه می شود؛ چه فرصتی طلایی تر از این فرصت برای دشمن خواهد بود؟ با از دست رفتن کنترل و انزوای عقل اعضای بدن به ویژه زبان به فرمان دشمن ها شده، فاجعه ها می آفرینند. ناسزاهای، تهمت ها، دروغ ها، افشای رازها، آبرو ریختن ها، ستم ها و قتل ها و... در این شرایط بروز می نماید و هر کدام به تنهایی همانند تیری زهرآلود از ناحیه ی دشمن قسم خورده، قلب را نشانه می گیرد و آدمی را از پای در می آورد. (نراقی، ۱۳۴۸: ۷۹) بی دلیل نیست که خشم و غضب را سپاهی از سپاهیان دشمن می شناسند. آن گونه که حضرت علی علیه السلام به حارث همدانی می فرماید: «احذر الغضب فإنه جند عظیم من جنود إبلیس» (استرآبادی، ۱۴۱۴ق، نامه ی ۶۹/۴۶۰) حالتی نفسانی است که نور عقل را می پوشاند و اثر قوه ی عاقله را ضعیف می کند (نراقی، ۱۳۴۸: ۷۹).

## غفلت:

از دیگر راه های تصرف دل آدمی توسط شیطان غفلت و فراموشی است که ریشه و اساس هر ضلالت و باطلی می باشد، (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۸ / ۴۳۹)، حضرت علی علیه السلام فرموده: « ما أغفلت من نفسک فإنک مترف قد أخذ الشيطان منك مأخذه و بلغ فيك أمله و جرى منك مجرى الروح و الدم؛ ای انسان که در سرای غفلت به سر می بری) ترا به آن چه که از خودت غفلت داری آگاه سازم، تو فرورفته ی در ناز و نعمتی، نعمت ترا سرکش گردانیده و از این رو شیطان در تو جای گرفته و به آرزوی خود رسیده و در تو مانند جان و خون روان شده است، چنان بر تو مسلط است که کاری نکرده و سخنی نگویی مگر به دستور و فرمان او» (استرآبادی، ۱۴۱۴ق، نامه ی ۱۰/۳۷۰) (فیض الاسلام، ۱۳۶۵: ۸۴۲).

## هواپرستی:

یکی دیگر از مؤثرترین راه های نفوذ شیطان بر آدمی «هواپرستی» است، شاید بتوان گفت از جمله مهم ترین ابزار کار اوست. زیرا هواپرستی از درون انسان سرچشمه می گیرد آدمی با پیروی از هواهای نفسانی، عقل را که حاکم

عادل و بزرگ ترین نعمت الهی است خفه می کند و ظلمت نفس را بر نورانیت عقل غلبه می دهد و او را به اسارت فرماندهی پایگاه هوی و هوس که شیطان است در می آورد (نजारزادگان (محمدی)، ۱۳۸۸: ۱۳۸).

حضرت علی علیه السلام در کلام زیباییش به صراحت به بزرگ ترین آفت پیروی از هواهای نفسانی که همان مختلط شدن حق با باطل است بیان کرده است و فرموده: «ولکن چون شاخه ای از حق و شاخه ای از باطل می گیرند و با هم می آمیزند، در این موقع است که میدان برای وسوسه های شیطان باز می شود و باطل را به صورت حق جلوه می دهد و قهرا راه بدگویی از حق برای دشمنان دین باز می شود تنها کسانی که لطف خدا شامل حالشان گشته از اضلال شیطان نجات می یابند» (استرآبادی، ۱۴۱۴ق، خطبه ی ۵۰/۸۸).

### دنیاطلبی:

حضرت علی علیه السلام در یک تشبیه زیبا درباره ی دنیا می فرماید: «مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها و السم الناقع في جوفها يهوى إليها الغر الجاهل و يحذرها ذو اللب العاقل؛ مثل دنیا، همچون مار است که چون لمس کنی نرم است اما در دورن آن، سم کشنده است. انسان فریب خورده ی نادان به آن (یعنی دنیا) میل و توجه می کند و خردمند عاقل از آن حذر می نمایند» (همان، حکمت ۱۱۹/۴۹۸)؛ لذا قرآن کریم می فرماید: «إن الذين لا يرجون لقاءنا و رضوا بالحياة الدنيا و اطمأنوا و الذين هم عن آياتنا غافلون، اولئك مأواهم النار بما كانوا يكسبون؛ کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته اند و کسانی که از آیات ما غافلند آنان به {کیفر} آن چه به دست می آورند، جایگاهشان آتش است» (یونس/۷-۸).



## نتیجه

انسان ها در این دنیای فانی مسافرنند و باید مسیری را بپیمایند، پیمودن مسیری که ختم به لقاء الهی می شود که این لقاء الهی مسئله مهمی بوده و کیفیت آن بستگی به اعمال و نیات و طیّ مسیر و... افراد در دنیا دارد.

بعضی افراد کمر همت بسته و در سیر و سلوک الهی قدم نهاده اند و بعضی دیگر خارج از این مسلک می باشند که هر دو به نحوی از القائنات شیطانی و الهامات رحمانی کم و بیش برخوردارند که تشخیص این دو الهام و دستور، نیاز به تجربه بوده و کار دشواری که یکی از این راه ها تشخیص این مطلب، عرضه خود به استاد اخلاق کامل است؛ اما کسانی هم هستند که در دام های ابلیس گرفتار و تحت سلطه او قرار گرفته اند.

به امید روزی که این موضوع به قدری رشد کند که شخص بدون استاد ، این الهام و دستور را تشخیص دهد.

## بخش قدردانی

حقیر سراپا تقصیر به ویژه از استاد زحمت کش و پرتلاش خودم حجّت الاسلام رفیعی به دلیل راهنمایی و کمک ایشان در امر تدوین مقاله ، کمال تشکر را دارم.

## منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق) مقاییس اللغه، محقق: عبدالسلام محمد هارون، ایران، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چ ۴.
- ۳- استرآبادی، سید رضی الدین، (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، هجرت، قم، چ ۱.
- ۴- امین، سیدمهدی، (۱۳۸۸ش)، تفسیر علامه: جن و شیطان تهران: مفتاح دانش: بیان جوان.
- ۵- بیستونی، محمد، (۱۳۸۲ش)، شیطان‌شناسی از دیدگاه قرآن کریم (گرم‌های شیطانی و روش غلبه بر شیاطین) تهران: بیان جوان، چ ۳.
- ۶- تحریری، محمد باقر، (۱۳۹۰ش)، شرح حدیث عنوان بصری تهران: حر-سبحان، چ ۳.
- ۷- حویزی، عبد علی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، تفسیر نورالثقلین، ایران، قم: انتشارات اسماعیلیان، چ ۴.
- ۸- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۳ش)، تفسیر موضوعی قرآن کریم-هدایت در قرآن قم: مرکز نشر اسراء، چ ۴.
- ۹- جوادی فیض الاسلام، علینقی، (۱۳۶۵ش)، ترجمه و شرح نهج البلاغه، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۱۰- خامنه ای، سیدعلی، (۱۳۷۲ش)، بازگشت به نهج البلاغه، بنیاد نهج البلاغه، تهران.
- ۱۱- صالحی حاجی آبادی، نعمت‌الله، (۱۳۷۹ش)، شیطان در کمین گاه.
- ۱۲- عبداللهی، محمود، (۱۳۸۶ش)، وحی در قرآن قم: بوستان کتاب، چ ۲.
- ۱۳- عبد الکریم، سروش، (۱۳۷۷ش)، صراطهای مستقیم تهران: انتشارات صراط.
- ۱۴- عینائی عاملی، محمد بن محمد، (۱۳۸۴ش)، المواعظ العددیه: احادیث و حکم و مواعظ تبدا بالاحاد و تنتهی بالاثنی عشر، ایران، قم: انتشارات طلعه النور، چ ۴.
- ۱۵- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۲ق)، الکافی، قم: دارالحدیث، چ ۲.
- ۱۶- مجلسی، محمد تقی، (۱۴۰۴ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، لبنان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۳.
- ۱۷- مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۹۲ش)، اخلاق در قرآن، ایران، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چ ۷.
- ۱۸- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۰ش)، تفسیر نمونه، ایران، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ ۳.
- ۱۹- نراقی، ملا احمد، (۱۳۵۵ش)، معراج السعادت، بی نا، بی جا.